



## کارگران و دموکراسی

مراد عظیمی

درآمد

ظاهراً دموکراسی یا مردم‌سالاری تجلی حکومت دموکراتیک یا حکومت مردم بر مردم است. اما، هم‌چنان که در زیر توضیح خواهم داد، هیچ‌کدام از دموکراسی‌های تاکنونی غرب اراده‌ی توده‌های مردم و یا دموکراسی مردم بر مردم نبوده، بلکه دموکراسی طبقه‌ی بورژوازی یا صاحبان سرمایه بوده. (اخیراً یک میلیارد آمریکایی با خرج ۵۳ میلیون دلار هزینه‌ی انتخاباتی، شهردار جدید نیویورک شد. جرج بوش، در یک کشور ۲۹۰ میلیون نفری، فقط با تعداد کم‌تر از ۲۶ هزار رأی انتخاب شد، آن هم به خاطر این‌که دادستان کل محافظه‌کار حکم داد که اوراق رأی بیش‌تر از رقم بالا، که مورد اعتراض رقیبش «آل‌گور» بود شمارش نشوند.) در تاریخ معاصر، دموکراسی بدیل پیروزی سیاسی بورژوازی علیه کلیت سلطنت مطلقه‌ی اشرافیت نظیر فرانسه و یا محصول سازش آن با اشرافیت مانند انگلستان بوده است.

دموکراسی بورژوازی

دموکراسی بورژوازی، بر خلاف حکومت مطلقه یا استبدادی موروثی، که حقانیت و مشروعیت خود را از مردم دریافت نمی‌کرد، بر ارکان مستقل سه‌گانه‌ی قوه‌ی مقننه، قضاییه و مجریه برپا شد. تا مانع برگشت استبداد گذشته شود. حال این سؤال مطرح است که چنین ادعایی تا چه حد با واقعیت دموکراسی بورژوازی صدق می‌کند؟ آیا تجزیه‌ی قامت اقتدار دولت به سه رکن منفک و جدا از همدیگر در هیأت قوای سه‌گانه بالا کافی است، که بر خلاف سلطنت استبدادی که قدرت موروثی‌اش بالای سر توده‌های مردم بود، آن‌را پایین آورده و در میان توده‌ها و یا تجلی اراده‌ی آن‌ها کند؟ اما این نه یک نظر، بلکه حقیقت روشنی است که دولت و ارگان‌ها، قوانین، نهادهای آن

نه هستی‌هایی قائم به ذات و مستقل از محمل انسانی، بلکه همه‌ی این نهادها از طریق محمل انسانی در جامعه جاری می‌شوند. همین‌طور انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی که در جامعه‌ی طبقاتی زندگی می‌کنند - به‌عنوان فردی از یک طبقه‌ی معین - فرا طبقاتی فکر و عمل نکرده و نسبت به منافع طبقاتی خود بی‌توجه و خنثا نیستند. به دلیل خیلی ساده که وجود جامعه‌ی طبقاتی مؤید وجود طبقات مختلف با منافع متضاد است. اگر در جامعه، تضادهای طبقاتی وجود نداشت، در آن صورت صحبت از وجود طبقات و «داراها» و «ندارها» بی‌معنی می‌نمود. از این‌رو محمل‌های انسانی دستگاه‌های قدرت دولتی دموکراسی بورژوازی نه نماینده‌ی همه‌ی مردم و یا نمایندگان فرا طبقاتی بلکه اول و آخر نمایندگان طبقه‌ی سرمایه‌دار هستند.

«وقتی که کارگزاران باختر در تقدس از ساحت دموکراسی غرب آن‌را «حاکمیت قانون» Rule of law/ خطاب کرده و یا جایگاه قاضی را در دادگاه بالاتر از مابقی حاضران تعبیه می‌کنند؛ این‌ها ترفندهایی هستند که از دموکراسی غرب و قانون آن یک سیمای انتزاعی و فراطبقاتی بسازند. این انتزاعی کردن، نقض غرض حرکت تاریخی بورژوازی است، که ظاهراً حاکمیت استبداد سلطنت موروثی را که مشروعیت‌اش را از آسمان می‌گرفت - و انتزاعی بود - به زمین و به میان توده‌های مردم آورد. به همین سیاق فراطبقاتی کردن قانون در تلاش القاء این توهم است که قانونش بالای سر همه است و نه بر عکس. اما قانون به ظاهر بالای سر همه، وقتی که آدم‌ها نه در یک موقعیت یک‌سان اجتماعی، بلکه به‌خاطر تعلق طبقاتی نابرابرند، نمی‌تواند بی‌طرف و جانب‌دار نباشد، مگر این‌که قانون ناظر بر موقعیت طبقات محروم جامعه باشد و نه سرمایه‌دار. بالاخره، واژه‌های «دموکراسی» و «حاکمیت قانون دموکراسی» عینی‌تر و زمینی‌تر هستند تا مقولات «قانون» و «حاکمیت قانون». از این زاویه نیز دیده می‌شود که دموکراسی و قانون بورژوازی بنا به ماهیت طبقاتی‌اش آن‌جا که تلاش دارد کارکردش را بی‌طرف جلوه دهد، نه در چهره‌ی مردمی، یعنی «حاکمیت قانون دموکراسی یا حاکمیت قانون مردمی» بلکه «حاکمیت قانون» ظاهر می‌شود، تا چهره‌ی طبقاتی‌اش را در پرده‌ی انتزاع بپوشاند.

در توضیح ارزش‌ها و خصوصیات عمومی دموکراسی بورژوازی برآمده از سه رکن حکومت دموکراتیک بورژوازی، ما به جنبه‌های مهم کنوانسیون حقوق بشر اروپا، که جامع‌تر از آزادی‌های سیاسی بورژوازی یا حقوق دموکراتیک بورژوازی هر کشور دیگر اروپایی و یا

آمریکاست، اشاره می‌کنیم. این کنوانسیون آزادی‌های «دموکراتیک» افراد، نظیر حق بیان، نوشتن، حق «آزادی اندیشه، وجدان و مذهب»، حق تجمع و تشکل، انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق زندگی، حق داشتن دادرسی منصفانه، ممنوع شدن شکنجه، حق احترام به زندگی خصوصی فرد و خانواده‌اش، حق آزادی و امنیت، ممنوعیت تبعیض، لغو اعدام، حق حمایت از تملک، حق آموزش و ... را به رسمیت شناخته. اما حق داشتن شغل، مسکن و رفاه را از قلم انداخته است.

حقوق بشر کنوانسیون جامعه‌ی اروپا، به‌عنوان «حقوق سیاسی» دارای کمبودهای اساسی است. در این حقوق بشر، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن یک حق «ظاهری» است. سهم شهروندان و کارگران این است که هر چهار سال یک‌بار به نمایندگان سرمایه‌داران رأی دهند. مهم‌تر از همه، حق اعتصاب، به‌عنوان یک رکن هویت سیاسی - اجتماعی طبقه‌ی کارگر محدود شده است.

حقوق دموکراتیک یا حقوق سیاسی - اقتصادی

حقوق بشر کنوانسیون جامعه‌ی اروپا، بر این پایه که صرفاً حقوق سیاسی را مدنظر دارد، یک بُعدی است. این حقوق یا آزادی‌های سیاسی، در دموکراسی‌های بورژوازی نظیر کنوانسیون بالا مظهر حقوق دموکراتیک شهروندان نیست. چرا که حقوق شهروندان تنها به آزادی‌ها یا حقوق سیاسی محدود نمی‌شود. حقوق دموکراتیک شهروندان شامل حقوق سیاسی و حقوق اقتصادی است. درک اول از منظر بورژوازی است و درک دوم از زاویه‌ی دید کارگران. اولی نمود تقلیل حقوق دموکراتیک توده‌ها به حقوق سیاسی است تا منافع طبقاتی بورژوازی حراست شود. دومی، با وارد کردن حقوق اقتصادی، حقوق سیاسی یک بُعدی را به حقوق مردم‌سالاری یا دموکراتیک تکامل می‌دهد.

اما در جامعه‌ی طبقاتی تضمین حقوق اقتصادی به وجود حقوق سیاسی بستگی دارد. «حقوق دموکراتیک بورژوازی» یا «آزادی‌های سیاسی بورژوازی»، گو این‌که سرمایه‌داری آن‌را چنین می‌نامد؛ شمول حق «حفاظت از تملک» در حقوق بالا، حقوق سیاسی بورژوازی را به دامنه‌ی حقوق اقتصادی می‌برد. طبقه‌ی سرمایه‌دار، وجود همین یک حق بالا را، برای حاکمیت اقتصادی و سیاسی خود کافی می‌بیند. اما آگاهانه حق داشتن مسکن، اشتغال و رفاه را قلم می‌گیرد. این‌ها حقوق اقتصادی کارگری و به همین اعتبار حقوق شهروندان است. دموکراسی

بورژوازی برابری شهروندان را نه در حیطه اقتصادی بلکه در برابری صوری سیاسی دیده و به رسمیت می‌شناسد. وجود و امکان برابری واقعی خواست‌های سیاسی به کسب برابری اقتصادی توسط شهروندان و کارگران بستگی دارد و دقیقاً در غیبت به رسمیت شناخته شدن خواست‌های اقتصادی است که وجود حقوق سیاسی در جامعه از محتوا تهی می‌شود، اما تا آن جایی که به منافع اقتصادی این طبقه مربوط می‌شود، چندان هم عاری از حقوق اقتصادی نیست. اگر غیر از این می‌بود دلیلی وجود نداشت که کارگران با رأی خود، سرمایه‌داران و نمایندگان آن‌ها را به قدرت رسانند (شرکت نکردن بیش از ۴۰ درصد مردم آمریکا و انگلستان در انتخابات نمونه‌ی روشنی از بی‌تفاوتی مردم به دموکراسی معیوب بورژوازی است).

### نگرش محدودگرایی طبقه‌ی سرمایه‌دار به حقوق دموکراتیک

این نگرش طبقه‌ی سرمایه‌دار نسبت به حقوق دموکراتیک منشاء تاریخی دارد. اگر به تاریخ گذشته‌ی دموکراسی‌ها و حکومت‌های دموکراتیک نگاه کنیم، ملاحظه می‌شود که در جنبش‌های اجتماعی خواهان دموکراسی، نه یک، بلکه طبقات مختلف اجتماعی شرکت کرده‌اند. این طبقات بنا به موقعیت و جایگاه‌شان در تولید اجتماعی چه در عرصه‌ی دموکراسی سیاسی و چه در گستره‌ی دموکراسی اقتصادی اهداف یک‌سانی نداشتند. در انقلاب دموکراتیک کشور متحده سلطنتی یا انگلستان در اواسط قرن هفدهم، دو طبقه دارا، یعنی سرمایه‌داری در حال سرکشیدن با بخشی از فئودال‌ها خواستار تحدید قدرت سلطنت و افزایش اقتدار پارلمان شدند. اما این خواست «دموکراتیک» طبقات بالا هدفی در خدمت کل جامعه و خواستی فراطبقاتی و انتزاعی نبود. بلکه در پس این خواست سیاسی، از یک طرف موضوع منافع مادی و اقتصادی طبقات دارا مطرح بوده، بده - بستانی در پشت پرده بین اشرافیت و بورژوازی انجام شد. در سایه‌ی افزایش قدرت پارلمان، زمین و حکومت به اشرافیت و عرصه‌ی تولید صنعتی سهم سرمایه‌داران شد. از طرف دیگر، توده‌ی عظیم کارگران بینوای شهر و روستا و تولیدکنندگان خرد این تحول دموکراتیک را از زاویه‌ی دیگر، گرچه ناپخته، نسبت به برون‌رفت از گرسنگی و بی‌خانمانی می‌دیدند. رادیکال‌ترین جناح انقلاب، گودال‌کن‌ها یا «دیگرز» Diggers/ خواهان لغو مالیات کلیسا Tithes/ تقسیم زمین و توزیع ثروت بودند. یک نفر گودال‌کن یا

«دیگرز» به‌عنوان اعتراض به موقعیت اجتماعی‌اش می‌گوید: «گرچه ما بسیار سخت کار کرده، از استراحت‌مان زده و حتا نفسی تازه نمی‌کنیم، این کار محنت‌بار جز یک زندگی پر از پریشانی، درد و رنج میوه‌ی دیگری برای ما به‌بار نمی‌آورد. اما چطور کار و زندگی ما می‌تواند غیر از این باشد: وقتی که ثمره و لذت کار و رنج‌مان، نه برای ما، بلکه برای صرف خوشی یک عده تنبل و شکم‌گنده می‌شود، که هم‌چون خدا و شاهان در مناطق‌شان بر مردم حکومت می‌کنند.»

حدود یک‌صد و پنجاه سال بعد، همین نگرش متفاوت طبقه‌ی سرمایه‌دار و اقشار کارگر و زحمت‌کش نسبت به مضمون اهداف انقلاب دموکراتیک در ابعاد بس گسترده‌تری در انقلاب فرانسه مطرح شد. در این رو در رویی مستقیم بورژوازی و اقشار کارگر و زحمت‌کش علیه فئودالیسم، شعارهای آزادی، برابری و برادری معانی متفاوتی را تداعی می‌کرد. برای بورژوازی، علی‌رغم پذیرش تقسیم زمین اشراف بین دهقانان، شعارهای آزادی، برابری و برادری محتوای سیاسی معین، یعنی کسب قدرت سیاسی و غیرمستقیم و به‌دست آوردن اتوریته اقتصادی بود. اما برعکس، برای طبقات تحت استثمار و نمایندگان‌شان «زاکوبن‌ها» این شعارها دقیقاً بار و محتوای خواست‌های دموکراتیک، یا به عبارت دیگر، مطالبات سیاسی و اقتصادی داشت. بابوف، انقلابی و متفکر بزرگ در تدقیق خواست‌های برابری‌طلبانه نوشت: «وقتی برابری واقعی به‌دست می‌آید که تفاوت‌های انسان‌ها در رابطه با نیازهای‌شان ارضاء شود. اگر یک نفر می‌تواند وزنه‌ی سنگینی بلند کرده و آدمی با هیکل ضعیف‌تر یک سوم آن‌را بلند کند، تا زمانی که هر دو نفر قادر به انجام کارشان هستند با هم دیگر برابرند. همین‌طور، اگر فردی با یک پارچ و دیگری با یک لیوان آب سیر شود، نیازهای برابرشان برآورده شده است.» انقلاب فرانسه بنا به ویژگی‌هایش، هم چهره‌ی دوگانه‌ی محتوای انقلاب دموکراتیک، یعنی طرح خواست‌ها و مطالبات سیاسی و اقتصادی دموکراتیک و هم تفاوت نگرش طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگران و زحمت‌کش‌شان نسبت به اهداف انقلاب را با برجستگی خیره‌کننده‌ای نشان داد.

درست است که به لحاظ شرایط تاریخی، آگاهی توده‌های کارگر و زحمت‌کش آن وسعت و عمقی را نداشت که زیر پرچم بورژوازی نروند، اما این بینش نادرستی است که هدف انقلاب‌های دموکراتیک صرفاً تحول سیاسی بوده و کل توده‌های کارگر و زحمت‌کش

دنباله‌روی منفعل بورژوازی بودند، حتا در همان انقلاب ۱۶۴۸ انگلستان، «الیور کرمل» رهبر انقلاب، برای مهار کردن جنبش، مجبور شد انقلابیون رادیکال را اعدام کند.

چه در جریان انقلاب‌های دموکراتیک و چه در فردای آن بورژوازی تلاش کرده که دامنه و عمق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، به‌عنوان نمونه «حق اعتصاب» و «حقوق اتحادیه‌ای» را محدودتر کند. آن‌چه امروز محتوای حقوق بشر کشورهای غربی را شامل می‌شود، نه یک دست‌آورد یک‌پارچه‌ی تاریخی، بلکه تکاملی بوده و در تحول آن طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های کارگری نقش مهمی داشته‌اند.

برای نمونه انقلاب بورژوا دموکراتیک انگلستان، به تاسی از جمهوری دموکراتیک روم باستان، فقط به صاحبان ثروت حق رأی داد. دو قرن بعد، کارگران به دنبال مبارزات طولانی خود در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم توانستند حق رأی کسب کنند. (تازه این حق موقعی پذیرفته شد که بورژوازی مطمئن شد که کارگران از طریق صندوق رأی به قدرت نخواهند رسید. شکی نیست که اگر روزی چنین اتفاقی محتمل شود، بورژوازی چه بر سر حق رأی خواهد آورد؟)

هم‌چنین باید به‌خاطر آورد که بعد از مبارزات طولانی و تحمل درد، توهین و زندان، زنان انگلستان، در این به اصطلاح قدیمی‌ترین دموکراسی، تازه در سال ۱۹۱۸ حق رأی کسب کردند. گفتنی است که یکی از استدلال‌های غیرعقلایی که از طرف روشنفکران بورژوازی در عدم استحقاق حق رأی به زنان پیش کشیده می‌شد، این بود که کجا زنان می‌توانند کارهای فیزیکی معادل با مردها را انجام دهند؟ این استدلال نیز مشابه مورد محرومیت مردها از حق رأی بود. روشنفکر بورژوازی همانند یک برده‌فروش که عمدتاً مایل بود برده‌ای با هیکل درشت و ماهیچه‌ای را به‌خرد، به زنان به‌عنوان انسانی نگاه نمی‌کردند که شعور، عاطفه و احساس و ... داشت. از سوی دیگر می‌بینیم که آمریکا در سال ۱۷۸۵ از بریتانیا مستقل شد و مجسمه‌ی عظیم آزادی در بندر نیویورک برپا شد. ولی توده‌های کارگر برده‌ی سیاه در سال ۱۸۶۴، در پایان جنگ داخلی آزادی صوری یافتند و تازه یک صد سال بعد، در دهه ۱۹۶۰، در پی آمد مبارزات برای «حقوق مدنی» بود که به آپارتاید خاتمه داده شد.

در بالا گفته شد که دموکراسی بورژوازی یک بعدی است و تنها خواست‌های سیاسی بورژوازی را در مدنظر دارد. در جوامع غربی نه تنها همه‌ی این حقوق سیاسی جایگاه یک‌سان ندارند، بلکه بخشی از این حقوق مورد تخطی

قرار گرفته است. دموکراسی بورژوازی بنا به ماهیت بهره‌کشی اقتصادی و تفاوت و تضاد منافعش با کارگران اساساً در همان بُعد سیاسی نیز ناقص است. این دموکراسی با به کارگیری مکانیسم‌های طبقاتی مانع از کسب آگاهی و دخالت آن‌ها در اداره‌ی امور جامعه می‌شود. یکی از ادعاهای پُر طمطراقی دموکراسی بورژوازی حق احترام و حرمت انسان‌هاست. در این خصوص، سرمایه‌داری تا آن حد زیاده‌روی کرده که در هر عمل جراحی، و از جمله در مورد اولین عمل جراحی قلب مطرح شد که آیا این جراحی موافق شئون اخلاقی است یا نه؟ این در حال است که ما شاهدیم که در همین دموکراسی بورژوازی و طرفداران اخلاقیات، اجسام زنان چگونه و در چه سطح وسیعی تبدیل به کالا می‌شود، به طوری که یک درآمد عظیم برای سرمایه‌سالاران به وجود می‌آورد.

#### دموکراسی سیاسی غرب و کشورهای نو - استعماری

دموکراسی سیاسی غرب تنها در رابطه با طبقه‌ی کارگر این کشورها نیست که ناقص و معوج است. نگرش و کارنامه‌ی این دموکراسی سیاسی در همین سطح و نسبت به موضوع دموکراسی در کشورهای مستعمره‌ی نو و تحت سلطه، در گذشته و حال، ننگین و سیاه است.

#### دموکراسی غرب و تولید اجتماعی

دموکراسی غرب در تجلیل از خودش عموماً به وجود آزادی‌های فردی و نهادهای دموکراتیک افتخار می‌کند. در حالی که وقتی پای مستیل اقتصادی پیش کشیده می‌شود، با سکوتی همه جانبه از کنار آن رد می‌شود.

حال سؤال این است که بالاخره در این حکومت دموکراتیک بورژوازی، موضوع تولید اجتماعی برای تأمین خواسته‌های مردم چه می‌شود؟ چقدر محور تولید اجتماعی، یا به کلام دیگر، مسأله‌ی اقتصاد، مطرح است؟ آیا دموکراسی سیاسی منفک و جدا از دموکراسی اقتصادی است؟ و یا نمی‌شود این دو را از هم‌دیگر جدا کرد. کدام‌یک بر دیگری برتری و تقدم دارد. آیا می‌شود یکی را داشت و روی دومی قلم کشید؟ نمی‌شود ادعا کرد که دموکراسی سیاسی وسیعاً وجود دارد ولی نیازی به دومی نیست. اساساً این سؤال مطرح می‌شود که آیا بدون دموکراسی اقتصادی، دموکراسی سیاسی وجود دارد؟ یا این که باید بپذیریم که این دو از هم‌دیگر جدایی‌ناپذیرند، و وجود دو مجموعه از دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی را از روی حاکمیت طبقاتی

### در جامعه‌ی طبقاتی تضمین حقوق اقتصادی به وجود حقوق سیاسی بستگی دارد

بسنجیم.

مارکس در ایدئولوژی آلمانی می‌گوید: انسان‌ها قبل از این که دست به هر فعالیت فکری بزنند، نیاز دارند که بخورند، جایی برای خواب داشته و تولید مثل کنند. به عبارت دیگر، با فعالیت‌شان برای زنده ماندن خود و نسل‌شان به تولید نیازهای مادی و تولید نسل بپردازند. حقیقت بسیار ساده‌ای که برای چندین هزار سال مرموز بود، دیده می‌شود که این فعالیت‌ها امری در خود نیستند، بلکه اعمالی در خدمت نایل شدن به هدف معینی، خشنودی و ارضاء نیازها و خواسته‌هاست. در این جا هدف، وسیله را تعیین می‌کند و نه برعکس. نیاز برای خوردن باعث فعالیت برای تهیه‌ی غذا می‌شود. افزودن بر این به درجه‌ای که عمل و فعالیت یا نیروهای مولده آغاز به رشد کرد، و انسان در تأمین خواسته‌هایش کارا تر شد، کم - کم فراغتی یافت که به فعالیت‌های فکری نیز بپردازد.

#### دموکراسی برون و درون کارخانه

بدین ترتیب، انسان‌ها متناسب با سطح رشد نیروهای مولده برای تأمین خواسته‌های اجتماعی‌شان در مراوده، نظم و همکاری معینی در کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند. روشن است که در عصر ما نیز وجود حکومت‌ها پدیده‌ای به خودی خود و برای نفس خود نیست. هر حکومتی و از جمله حکومت‌های دموکراتیک بورژوازی، می‌خواهد آرایش و سامان خود را در خدمت نوعی از تولید و توزیع اجتماعی قرار دهند، واقعیتی که گرچه عریان می‌نماید، ولی طبقات دارا تلاش می‌کنند که آن را پنهان کنند. در این عرصه‌ی اقتصادی است که موضوع تولیدکنندگان مستقیم تولیدات اجتماعی، یعنی طبقه‌ی کارگر، و به این اعتبار دموکراسی کارگری مورد بحث قرار می‌گیرد. عرصه‌ی اجتماع از دو محور مؤسسات تولیدی - خدماتی و برون از آن تشکیل شده است. آنچه تاکنون درباره‌ی محدودیت‌های دموکراسی بورژوازی بیان شد مربوط به عرصه‌ی برون از مؤسسات تولیدی - خدماتی بود. دموکراسی بورژوازی انسان‌ها را نه در کل جامعه، یعنی منزل، بیرون از منزل و

«مراکز تولیدی - خدماتی» بلکه در دو محیط اولی می‌بیند و آگاهانه سومی را نادیده می‌گیرد. دلیل‌اش ساده است: هم‌چنان که اقتصاد بر سیاست مقدم است، به همین سیاق، دموکراسی درون کارخانه یا «مراکز تولیدی - خدماتی» بر دموکراسی برون از آن تقدم دارد.

این نوع «دموکراسی درون مراکز تولیدی - خدماتی» است که بازتاب خود را در دموکراسی سیاسی می‌بیند. «دموکراسی درون مراکز تولیدی - خدماتی» یا «دموکراسی اقتصادی» غرب پایه و اساس «دموکراسی سیاسی» آن است. این دموکراسی اقتصاد بورژوازی یا «درون مراکز تولیدی - خدماتی» تجلی منافع سرمایه‌داران است، و نه سرمایه‌داران با کارگران. هم‌چنان که در خصوص «دموکراسی سیاسی» بیان شد، «دموکراسی اقتصادی درون کارخانه» یا «مراکز تولیدی - خدماتی» یک مقوله‌ی فرا- طبقاتی نیست. در این جا «دموکراسی اقتصادی» بورژوازی خیلی عریان‌تر از «دموکراسی سیاسی» تعلق آن‌را به این طبقه نشان می‌دهد تا ادعا شود که در درون «مراکز تولیدی - خدماتی»، «دموکراسی کارگری - کارفرمایی» حاکم است (ضرب‌المثل بورژوازی «Hire and fire»، یعنی حق استخدام و اخراج با مدیریت است، نشان می‌دهد چه کسی بر محیط کار تسلط دارد، یا چه نوع دموکراسی درون کارخانه وجود دارد).

بورژوازی در جنگ با سلطنت مطلقه‌ی فتودالی و در رابطه با اتحاد هم طبقه‌ای‌اش به «دموکراسی» روی آورد. در عرصه‌ی سیاسی، برای دوام حاکمیت‌اش «دموکراسی سیاسی» را آن‌چنان پیاده کرده که طبقه‌ی کارگر به قدرت نرسد. در درون و مراکز تولیدی، که منشاء کسب سود تولید شده از طرف کارگران است، سرمایه‌داری کارگران را کاملاً از دموکراسی اقتصادی یا «دموکراسی درون مؤسسات تولیدی» ممنوع کرده، به این دلیل که کارگران مجبور بودند برای به‌دست آوردن حقوق دموکراتیک درون کارخانه از جمله حق تشکل، برای مدت‌های مدیدی مبارزه کنند.

شعار دموکراسی و آزادی از طرف سرمایه‌داران، شعار قیچی شده از شعار دموکراسی و آزادی بورژوازی است تا سیمای مردمی داشته باشد. حد و حدود «دموکراسی سیاسی بورژوازی» در سطح جامعه و خارج از عرصه‌ی تولیدی را «دموکراسی اقتصادی کارگران» یا «دموکراسی درون مراکز تولیدی و خدماتی» تعیین می‌کند. این نکته‌ی مهم است که باید شاخص ارزیابی کارگران از شعارهای «دموکراسی و آزادی» سرمایه‌داران باشد. ♦